



(۲)

تذکر چند اشتباه تاریخی

در کتاب جامی تألیف استاد علی اصغر حکمت

چندی پیش برای کسب اطلاع، در باره یکی از نویسندگان قرن نهم که از معاصران مولانا عبدالرحمن جامی است، کتاب (جامی) تألیف دانشمند بزرگوار جناب آقای علی اصغر حکمت، استاد ممتاز دانشگاه طهران را مطالعه می‌کردم و در ضمن تفحص و بررسی آن کتاب دریافتم که یا در اثر تشابه اسمی صاحبان ترجمه و یا بواسطه توارد خاطری که مؤلف محترم از مشایخ صوفیه در ذهن و اندیشه پر بار خویش داشته‌اند و یا علل و جهات دیگر، چند اشتباه کوچک تاریخی در این اثر مفید راه یافته است که هر چند کوچک است ولی چون خود کتاب از هر جهت در خور توجه و اهمیت میباشد نادیده انگاشتن و از سر تذکار آن درگذشتن، سزاوار نیست. چه مؤلف دانشمند، با احاطه‌ای که به ادب فارسی و تاریخ آن دارند، با دقت نظر و سلیقه خاص، اثری پدید آورده‌اند که با وجود گذشتن بیش از سی سال از تاریخ تألیف آن هنوز هم بهترین و کامل ترین ترجمه احوالی است که بزبان فارسی از مولانا جامی نوشته شده است و بعد از این هم هر محقق و پژوهشگری که بخواهد در باره احوال و آثار شاعر و عارف نامدار قرن نهم ایران تحقیق و بررسی کند قطعاً این کتاب هم یکی از مراجع خوب و مورد اعتماد او خواهد بود. لذا لازم دانست که این یادداشت‌ها که

* آقای دکتر علی اصغر معینیان از پژوهندگان نکته یاب و موشکاف معاصر.

در باره آن چند اشتباه تاریخی تهیه شده است در يك نشریه گران قدر تحقیقی چون ماهنامه تحقیقی گهر چاپ شود، باشد که در چاپهای بعد کتاب جامی مورد استفاده قرار گیرد. آن تذکرات بشرح زیر است:

۱- مؤلف محترم با اشتغال خاطری که از مشایخ بزرگ صوفیه داشته اند، بی توجه باینکه خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخاری غیر از شیخ بهاءالدین عمر چغاره‌ای است، در صفحاتی که نام خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخاری به میان آمده، او را با شیخ بهاءالدین عمر چغاره‌ای خلط کرده اند و همه جا از وی بنام خواجه بهاءالدین عمر بخاری یا خواجه بزرگ بهاءالدین عمر نام^۱ برده اند و حتی در صفحه ۳۷۷ فهرست اسماء و اعلام نیز هر دو تن را بنام (بهاءالدین عمر بخاری-نقشبند) ثبت کرده اند که قهراً باید همه را بنام خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخاری اصلاح فرمایند. و برای توضیح این اجمال باید علاوه کنم که در قرن هشتم و نهم هجری دو تن از مشاهیر مشایخ صوفیه، هر دو با لقب بهاء الدین، یکی در ماوراء النهر و دیگری در خراسان، صاحب مسند ارشاد بسوده اند، با دو طریقه و دو مسلک متفاوت و کاملاً جدا از یکدیگر. یکی بنام خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخاری متوفی بسال ۷۹۱ مصلح بزرگ و تجدید کننده فرقه نقشبندیه که قبل از وی معروف به سلسله خواجهکان بوده، مرکز ارشاد و حوزه دعوت او در ماوراء النهر و محل اقامتش، شهر بخارا است که در همانجا در گذشته و در قصر عارفان که دهی است در يك فرسخی بخارا بخاک سپرده شده است و این همان صوفی صافی ضمیری است که مؤلف دانشمند کتاب (جامی) او را بنام پیشوا و مصلح فرقه نقشبندیه نام برده اند.

دیگری بنام شیخ بهاء الدین عمر چغاره است^۲، متوفی بسال ۸۵۷ هجری، از بزرگان علما و زهاد و از مشاهیر مشایخ صوفیه خراسان که دستگاه امامت و پیشوائی او بیش از مدت نیم قرن در عاصمه هرات مرکز خراسان قدیم گردان بود و پادشاهان و بزرگان زمان چون میرزا ابوالقاسم بابر سلطان وقت خراسان و دیگران در بزرگداشت و احترام او اهتمام زیاد داشتند. و بنا بر روایت روضات الجنات آرامگاه او در جانب شمال عیدکاه هرات است این شیخ بهاءالدین عمر، گذشته از اینکه با خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخاری، متجاوز از نیم قرن فاصله زمانی داشته و حوزه تبلیغ و ارشادش نیز در خراسان بوده، اصولاً سلسله انتساب وی در تصوف به شیخ رکن الدین نالاء الدوله سمنانی عارف نامی قرن هشتم می پیوندد.

شیخ بهاء الدین عمر چغاره‌ای با وجود شهرت و معروفیت زیادی که در قرن نهم داشته و با وجودیکه غالب کتب تاریخی معروف آن عصر چون: روضة الصفا و حبيب السير و مطلع السعدین سمرقندی و کتاب روضات الجنات معین الدین اسفرازی شرح حال او را بین الاجمال و التفصیل ذکر کرده اند معهداً در کتاب لغت نامه دهخدا نیز نامی از وی برده

نشده و این موضوع را کتباً باستحضار استاد گرامسی آقای دکتر سید جعفر شهیدی سرپرست لغت نامه رسانده‌ام.

۲- در صفحه ۸۱ کتاب جامی چاپ اول، آنجا که از مسافرت‌های مولانا عبدالرحمن جهت کسب معلومات یا سیر آفاق و انفس وی سخن می‌گوید، خواجه علی سمرقندی و علاء الدین علی قوشچی را دو شخصیت جداگانه تصور کرده و نوشته‌اند:

«۱۰۰۰- در طفولیت همراه والد خود از جام به هرات آمده و پیش خواجه علی سمرقندی درس خوانده.

۲- در جوانی در زمان میرزا شاهرخ از هرات به سمرقند رفته.

۳- مراجعت از سمرقند به هرات و ملاقات و تحصیل نزد علاءالدین علی قوشچی و دست ارادت زدن بدامان مولانا سعدالدین کاشغری ۲۰۰۰»

قرینه دیگر در اینکه او را دو شخص جداگانه بحساب آورده‌اند این است که در صفحه ۳۸۱/ در قسمت فهرست اسماء و اعلام نیز خواجه علی سمرقندی را جدا، و علی قوشچی را جدا ثبت کرده‌اند و حال آنکه مولانا علاءالدین علی بن محمد سمرقندی و علاءالدین علی قوشچی که به ملا علی قوشچی معروف است و گاهی نیز او را فاضل قوشچی می‌گفته‌اند فقط يك نفر است که بقول مورخان و تذکره نویسان از اعظام مدققان روزگار و از کمال تلامذہ میرسید شریف جرجانی و از مشاهیر علمای ریاضی و نجوم و علم کلام در قرن نهم است و هموست که مولانا جامی در نزد او درس خوانده و هموست که میرزا الغ بیک والی سمرقند را در ساختن رصدخانه و تهیه زیج الغ بیک یاری کرده و از کثرت تقریبی که در نزد میرزا الغ بیک داشت همواره او را بخطاب فرزندی مخاطب قرار میداده است و این اشتباه یعنی خواجه علی سمرقندی و علاءالدین علی قوشچی را دو شخص جداگانه دانستن گویا از اینجا ناشی شده که دو تن از مشاهیر علمای ریاضی و حکمت و کلام در قرن نهم، نه تنها معاصر یکدیگرند بلکه بطور شگفت انگیزی در نام و لقب و نام پدر با یکدیگر مشترک‌اند و از قضای اتفاق هر دو تن نیز مدتی از عمر خود را در دربار عثمانی گذرانده‌اند که یکی همان علاءالدین علی بن محمد سمرقندی معروف به ملا علی قوشچی است و همان است که در کتاب جامی از وی نام برده شده و او بعد از کشته شدن میرزا الغ بیک که در سال ۸۵۳ هجری اتفاق افتاد، بقصد زیارت خانه خدا راهی دیار مغرب شد و سرانجام بدربار سلاطین عثمانی راه یافت و مورد عنایت سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) قرار گرفت و از جانب وی به مدرسی مدرسه عالی اباصوفیه اسلامبول منصوب گشت تا اینکه در سال ۸۷۹ در همان شهر درگذشت و در جوار قبر ابو ایوب انصاری بخاک سپرده شد و اما آن دیگری که بنام علاءالدین علی بن محمد طوسی و معروف به مولانا علی عمران است که پس از تکمیل تحصیلات و تبحر در

علوم عقلی و نقلی در بلاد ایران، راهی عثمانی شد و در نزد دو تن از سلاطین عثمانی، سلطان مراد خان (۸۲۴-۸۵۵) و سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) مورد اکرام و احترام فوق العاده قرار گرفت و از جانب سلطان بسمت مدرسی مدرسه بروسه و مدرسه زیرک برگزیده شد و لی سرانجام بعللی که در اینجا مجال گفتنش نیست از سلطان محمد فاتح رنجیده خاطر گشت و با دلی آزرده اسلامبول و کشور ترك را بقصد ایران ترك گفت و از تمام مشاغل و علائق دنیاوی كناره گرفت و قدم در راه فقر و تصوف گذاشت تا بنا بقولی در سال ۸۶۰ یا ۸۷۷ در سمرقند و بروایت دیگر در سال ۸۸۵ در تبریز یا در خراسان چشم از جهان فرو بست.

حقیقت این است که صاحبان تاریخ و تذکره از پایان زندگانی مولانا علاءالدین علی طوسی اطلاع درستی ندارند و چنانکه ملاحظه میشود در این قسمت از زندگانی او روایتها مشوش و مضطرب است. اما با قرائن روشنی که حفیر از مطاوی کتاب رشحات بدست آورده ام ثابت میکند که مولانا علاءالدین علی طوسی اواخر عمر خود را در شهر سمرقند گذرانده و در همان شهر نیز از دنیا رفته و تاریخ فوتش نیز به حدس نزدیک به یقین میان سنوات ۸۷۷ تا ۸۸۵ هجری است و آن قرائن چنین است:

۱- صاحب رشحات در جایی که از تحصیلات و سیر و سلوک خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار پيشواي طریقه نقشبندیه در قرن نهم سخن میگوید مینویسد (... خدمت مولانا علی طوسی که بمولانا علی عران مشهورند و از عظمای علماء زمان بودند بحضرت ایشان (خواجه احرار) عقیده بسیار داشتند و به مجلس آن حضرت بسیار می آمده اند اما بقایت کم سخن میکرده اند.

روزی حضرت ایشان فرموده اند که پیش شما، سخن گفتن ما بقایت بیشرمی است! باید شما سخن گوید و ما شنویم خدمت مولانا فرموده اند: جایی که از مبداء فیاض، سخن بیواسطه میرسد سخن گفتن ما، آنجا بیشرمی است! (۴)

۲- در ذکر فضیلت یکی از یاران و خادمان خواجه عبیدالله احرار بنام مولانا قاسم مینویسد (... بعضی مخادیم فرمودند که چون مولانا قاسم علیه الرحمه نقل کردند، حضرت ایشان قبر مولانا را در محوطه ملایان پیش روی مولانا علی عران مقرر فرمودند و در آن اثنا گفتند شاید، بعضی مردم اعتراض کنند که چرا وی همامی را پیش روی دانشمندی دفن میکنند؟ و حال آنست که گذشتگیهای مولانا قاسم چهل مولانا علی را بار بوده)

از دو مطلب بالا که عیناً از صفحات مختلف کتاب رشحات نقل شده، معلومات زیر بدست می آید: اولاً - بطور قطع و یقین مولانا علاءالدین علی طوسی بعد از رنجش خاطر از سلطان عثمانی، از شهر اسلامبول عازم ماوراء النهر شده و در شهر سمرقند که در آن زمان پایتخت ماوراء النهر و شهری امن و آرام بوده رحل اقامت افکنده و از علائق دنیائی حتی درس و بحث

نیز کناره گرفته و در سلك باران و معتقدان خواجه عبيدالله احرار که در حوزة ماوراءالنهر حنی خراسان نفوذ معنوی فوق العاده داشته منسلك گشته است.

ثانیاً- با اینکه مولانا طوسی غالباً در مجالس صحبت خواجه احرار حاضر میشده مع هذا کمتر سخن میگفته و بیشتر خاموش بوده، و این خاموشی گزیدن و دامن صحبت فراهم چیدن، نشانه آنست که حق شکنی و کافر ماجرائی و بی انصافی سلطان عثمانی تا چه مایه در روح حساس و زود رنج این دانشمند آواره اثر بد و ناگوار گذاشته و در عین حال خواجه احرار و دیگر بزرگان به کمال فضل و دانش اعتراف داشته اند و همواره لوازم احترام و بزرگداشت او را بجا می آوردند.

ثالثاً- مولانا علاءالدین علی طوسی در همان شهر سمرقند در گذشته است و احتراماً لفضلہ، بدستور خواجه احرار در محوطه ملایان که کوی مخصوص مقبره و آرام گاه علماء و مشایخ بزرگ بوده و آرامگاه خواجه عبيدالله نیز در همان محل است، بخاک سپرده شده و جای قبرش معلوم و معین است.

رابعاً- با قرائن و اماراتی که در دست است و در اینجا مجال بحث نیست با احتمال قریب به یقین سال فوت مولانا طوسی مشهور به مولانا علی عران میان سال های ۸۷۷-۸۸۵ هجری است که برخی از تذکره نویسان نوشته اند و سال ۸۶۰ نمیتواند درست باشد، زیرا خواجه عبيدالله احرار تا سال ۸۶۰ و حتی چند سال بعد نیز هنوز بمقام و مرتبه آن چنان عالی نرسیده بود تا شخص دانشمند و حکیمی چون مولانا علی طوسی در باره او بگوید: (جائی که از مبداء فیاض، سخن بی واسطه میرسد، سخن گفتن ما، آنجا بیش می است)

پیشگاه علم انان و مطالعات فرنگی

- ۱- صفحه: ۷-۹-۱۴۸-۱۵۰-۳۷۷ کتاب جامی چاپ اول تهران.
- ۲- چفاره یکی از دهات بیرون هرات و مولد شیخ بهاءالدین عمر است.
- ۳- خواجه سعدالدین کاشغری، از اکابر مشایخ صوفیه قرن نهم در طریقه نقشبندیه است که مورد توجه و احترام عامه مردم خراسان بویژه سلاطین زمان و امراء و بزرگان آن سامان بود. هموست که چون وقتی که عبدالرحمن جامی را به حلقه ارادت خویش در آورد با خوشحالی باصحاب خود گفت که، امروز شاهبازی بدام ما افتاد.
- خواجه سعدالدین کاشغری در هشتم جمادی الآخر سال ۸۶۰ هجری در اثناء نماز ظهر دعوت حق را لبیک گفت و در تخت مزار هرات که حوزة درس و خانقاه او بود بخاک سپرده شد.
- ۴- رشحات، ص ۳۳۰ نسخه خطی که زیر چاپ است.
- ۵- ص ۴۸۳ نسخه خطی رشحات.